

دانشمند محقق: عبدالعظیم یمینی

« شعر چیست ؟ »

توضیحی درباره نفس به پیروی از وسوسه عقل شکاک

تردید نیست که اگر به تعریفی که اکثر حکماء از نفس کرده اند و در صفحات گذشته بآن اشاره شد قناعت کنیم نمیتوانیم برای نفس بشر مراحل و مدارج مختلف و جلوه های متغیر و متکامل قائل شویم زیرا قبول این اصل با مجرد بودن نفس منافات دارد و چون در بعضی موارد تبعیت از وسوسه عقل شکاک بر پیروی از آراء حکماء غلبه میکند ناچار بدون توجه به آراء فلاسفه در این مورد بی بحث درباره پیدایش عقل و نفس ادامه میدهیم زیرا در رهگذر پیشرفت تکامل قوای نفسانی است که شعر بعنوان يك ضرورت در حیات عقلی بشر تجلی کرده و چون کلیه موالید نفس غیر مجرد و متکامل میباشد طبیعتاً موجودی مدرج و متکامل نمیتواند از امری مجرد و مطلق زائیده شود . جای تردید نیست که بشر با تمام نیروهای جسمانی و نفسانی خود مولود طبیعت است و در چنین موجودی هیچ چیز نمیتواند مطلق و مجرد باشد. تجربه روزانه بما می آموزد که رشد جسم مقدم بر رشد عقل و نفس است. کودک پس از آنکه از لحاظ جسمی کامل میشود از لحاظ عقلی شروع بر رشد میکند بیست سالگی که مرحله کمال جسم است مرحله شروع و آغاز رشد عقلی و پختگی فکری است .

انسان اولیه به لحاظ جسمی موجود کاملی است که مولود اصول انتخاب طبیعی و بقای اصلح و مقررات مربوط بوراثت است ولی چنین انسانی هنوز به لحاظ نفسانی و عقلی کامل نیست و چون تا مرحله مذکور احتیاج به کمال عقلی برای زندگی احساس نمیشد طبیعتاً بیش از آنچه که بتوانائی عقلی برای ادامه حیات احتیاج داشته باشد

بتوانائی جسمی احساس احتیاج میشد و بهمین دلیل بهره برداری از ساختمان قوای جسمانی بشر زماناً مقدم بر بهره برداری از ساختمان قوای نفسانی اوست یعنی اول نیروی بازو و چنگال مورد استفاده قرار گرفت بعد نیروی عقل و فکر .

امروزه در اجتماعات متمدن ملاک و معیار شخصیت ها بطور طبیعی نفوذ معنوی و قدرت علمی و عقلی افراد است ولی در انسان های اولیه برعکس آن یعنی قدرت جسمی و بی باکی و آزمایش میزان مقاومت در مقابل شکنجه های شدید و در مقابله با درندگان و احراز موفقیت در این آزمایشها نشانه شخصیت انسان و از لوازم ریاست قوم و قبیله بود . پس از آنکه ساختمان جسمانی بشر کامل گردید و اصول مورد بحث در تعیین حد مقابله و مقاومت و شکل پذیری اندامها اثر گذاشت تدریجاً مرحله درک مفاهیم کلی و قدرت تعلیل مسائلی که در قلمرو معرفت النفس قرار دارد از طریق اختراع اسم عام که شرح آن گذشت - در بشر بوجود آمد و این معرفت و ادراک تدریجاً بمرحله کمال رسید و چون خط سیر تکاملی آن بر اساس ضابطه و مقیاس علمی قابل ترسیم نیست عنوان (مجرد و مطلق) یافت و حال آنکه در ساختمان موجودات ذیروح چیزی بنام (مجرد و جوهر فنا ناپذیر) وجود ندارد و امور نفسانی و نیروی عقلانی بشر مولود برخورد مستمر پدیده های طبیعت با بافت های مغز و سلسله اعصاب است که از طریق احساس - ایجاد خاطره به تکوین غریزه و سرشت منجر و با ایجاد قوه عقلیه منتهی گردیده است .

هر چه سرشت و غریزه قوی تر شود احتیاج به (برخورد و احساس) که مرحله پیشین آنست کمتر میشود و بشر (بطور غریزی) نتایج (برخورد) را (احساس) میکنند و بهمین ترتیب هر چه عقل قوی تر شود انکاء و احتیاج بامور غریزی کمتر و ضعیف تر میشود و آنکه عاقل تر است آسان تر میتواند بر غرایز خود مسلط شود . يك انسان کامل (منظور از انسان کامل در این مقام انسانی است که امور غریزی در او تکامل یافته

بمرحله امور عقلی رسیده است) بخوبی میتواند غرایز خود را مهار کند و حتی در صورت درک ضرورت یا درک خطر ناشی از پیروی غریزه میتواند با امساک و کف نفس بر مهم‌ترین غرائز خود مدتها و شاید تا آخر عمر دهنه بزند و از تظاهرات آن جلوگیری کند ولی يك انسان بدوی که هنوز در مرحله درک غریزی و فاقد قدرت درک عقلی است یعنی فاقد (قدرت استنتاج از خاطره و غریزه) برای آینده است صرفاً از غرایز خود پیروی میکند.

چنین بنظر میرسد که نمیشود از این امر بسادگی صرف‌نظر کرد زیرا آنچه که اکنون مطرح است تقریباً مورد بحث اکثر متفکران قرار گرفته و عده زیادی از فلاسفه نامور جهان در این مسأله اظهار نظر نموده‌اند. اشاره به آراء همه فلاسفه در باره نفس غیرمقدور و خودداری مطلق از طرح آراء آنان نیز غیرمعقول است بنابراین به اجمال و اختصار بنظر چند فیلسوف نامی که رأی آنان خلاف رائی است که در این نوشته ابراز میشود اشاره میگردد.

قاعدهٔ باید اول از افلاتون نام برد زیرا آنچه که در طی قرون پس از افلاتون عنوان (مکتب فلسفی) یافته میراث اوست بدین معنی که بدعت مکتب‌گذاری از افلاتون است و قبل از او دانشمندان برای مطالعه و تحقیق و کشف حقیقت عنان مرکب اندیشه را چنان رها میکردند که می‌توانست آزادانه بهمه زوایای هستی راه یابد ولی مکتب‌گذاری افلاتون که پس از وی مورد توجه و تقلید اکثر فلاسفه جهان قرار گرفت این مرکب سرکش و بادپای را مهار کرد.

شاید مکتب‌گذاری فلسفی در شکل‌یابی اندیشه‌ها و تبویب و تدوین آراء خاص هر مکتب و تنظیم امور عقلی و استدلالی جامعه بشری مؤثر و از این حیث مفید بوده ولی خطر این امر در این است که گاهی مکتب‌گذارانی نابغه قرن‌ها مورد قبول بی

چون و چراى جوامع بشرى باقى ميمانند و در نتيجه قرن‌ها پاره‌اى از اشتباهاتشان در زير پوششى محكم كه نبوغ آنان در زمينه‌هاى ديگر ايجاد کرده قرار ميگيرد و كسى جرئت نميكند خلاف رآى (استاد) رآى بدهد و اين عمل تدريجاً بنوعى لجاج و عناد و خشونت و استبداد منجر ميشود و به پيشرفت و تكامل علم لطمه ميزند. در طول تاريخ علم و در همه قرون و اعصار تمدن بشر مهم‌ترين و كامل‌ترين نمونه اين نوع مكتب‌گذاري متعلق به ارستو و مربوط به اوست .

اين نايغه بختيار و موفق كه ذهنى به شكافندگى انرژى انم و اندیشه‌اى به پهناورى آسمان داشت قريب بيست قرن مانند كوهى پولادين رام پيشرفت و تكامل دانش بشرى را سد كرد بدون اينكه خودش در اين امر شگرف و خارق العاده مسئوليت داشته باشد . او مطالب معتنايى بخطا يا صواب بيان كرد و در برابر چشم بشر راه‌اى بيشمارى كشود و اين از وظايف فلاسفه و دانشمندان قرون بعد بود كه خطا را از صواب جدا و مسير فكر ارستو را اصلاح و كاروان دانش بشرى را در مسير صحيح هدايت كنند .

گرچه اين كار با انجام رسيد و اشتباه ارستو رفع گرديد و بطوريكه ميدانيم از قرن هفدهم ببعده بسيارى از تعاليم ارستو غير مقبول و مطرود شناخته شد مثلاً نظريه «جاودانگى اجرام» اكنون بكلى بى معنى بنظر ميرسد و كشف گاليله در مورد حركت (سهمى و منحنى) نظريه (حركت طبيعى) ارستو را باطل كرد و كشف كپرنيك و كپلر در (رد مزكريت زمين) اعلان جنگى بود كه هم به ارستو و هم بكليسا داده شد ولى اين ترديد‌ها در اصالت رآى استاد بطوريكه گفته شد پس از قريب بيست قرن ابراز گرديد و در اين مدت عده زيادى از متفكران ارفونده جان خود را در رام اعلام آرائى خلاف رآى ارستو از دست دادند كه جاى بحث در اين مطلب اينجا نيست و بهتر است باصل مطلب كه مربوط به بيان رآى افلاتون است به پردازم .

رای افلاتون درباره « معلومات ماقبل تجربه » معروف تر از آن است که احتیاج به بحث داشته باشد تنها توضیحی که در این مورد داده میشود این است که این « معلومات ماقبل تجربه » تقریباً همان است که کسانت آن را « علم ماقبل محسوس » مینامد و عقیده دارد که نفس انسانی همان « حس درونی » است که در اثر فعالیت های ارگانیسم بدن بوجود می آید .

نتیجه طبیعی این نظر کانت این است که : هر چه فعالیت ارگانهای مختلف بدن يك انسان دقیق تر و کامل تر و هم آهنگ تر باشد نفس در آن انسان کامل تر است و باین ترتیب کانت در مرحله نتیجه به (غیر مجرد بودن و متکامل بودن نفس) رای میدهد در حالی که در مرحله مبادی و مقدمات به (علم ماقبل محسوس) و عقل مجزی از ماده و تجربه اعتقاد دارد .

تفاوتی که رای کانت برای افلاتون - در این مورد - دارد این است که آنچه افلاتون « نفس » میدانند - کانت « ذهن » می نامد و چون صفات منتسب به نفس طبق تعریف حکماء تقریباً همان است که کانت به ذهن انتساب میدهد اگر « نفس افلاتون » و « ذهن کانت » را یکی بدانیم ظاهراً هر تکب اشتباه نشده ایم . تلاش فکری عظیم کانت در تشریح (فلسفه پیشین) و توجیه نحوه تبدیل « محسوسات بمدرکات » با توجه به اینکه مقصودش از (علم ماقبل محسوس) علمی است که : بدون اینکه به اشیاء خارجی سروکار داشته باشد بمفاهیم قبلی این اشیاء که در ذهن است اشتغال و سروکار دارد . همین این نکته است که مفاهیم اشیاء میتوانند قبل از اشیاء وجود داشته باشد و حتی میتواند موجب اشتغال نفس یا ذهن باشد .

ظاهراً این دوران (اشتغال) را باید همان دوران (برخورد و احساس) و یلیام اکام شناخت که دوران درک غریزی است و بدون اینکه بتوان آدم بودن انسان ها را در دوران درک غریزی مورد تردید قرار داد باید اعتراف کرد که در آن ادوار هنوز

(مواد خام) محسوس در کوره ذهن بشر بآن مرحله از پختگی نرسیده بود که اندیشه‌های عالی انسانی به مفهومی که منظور کانت بوده است در ذهن انسان رسوخ کند. کانت در جستجوی مبنائی مستقل برای توجیه نظر خود سؤال میکند :

اگر ماده و مساعدت تجربه نباشد فقط بمدد عقل چه میتوانیم بکنیم ؟ - این سؤال ، سؤال روزگار کانت است - ولی سؤال امروز این است : آیا اصولاً طرح سؤال به این صورت صحیح است ؟ و بقول معروف آیا صورت مسأله غلط نیست ؟ اگر قبول داریم که ماده همان تار و پودی است که ارگانسیم مورد نظر کانت از آن ساخته و پرداخته شده و فعالیت‌های این ارگانسیم حس درونی یا (نفس) را بوجود می‌آورند و بحیات بشر واقعیت می‌بخشند چطور میتوانیم آن را از عقل منفصل و مجزی تجسم یا حتی تصور کنیم ؟ تصور عقل مجرد و مستقل از حیات تصور باطلی است و تصور عقل توأم با حیات مستلزم شناختن حیات و شناختن حیات نیز بدون قبول همکاری ماده و مساعدت تجربه «البته تجربه ابتدائی که شرح آن گذشت» غیر مقدور است .

نظر کانت در این مورد که : تنها تجربه برای درك و علم کافی نیست نظر درستی است و در آن بحثی نیست ولی آنچه را که کانت خلاقیت ذهن مینامد و عامل تلفیق و ترکیب و استنتاج میداند امری مجرد و (معلوم ماقبل محسوس) و مستقل از ماده و تجربه نیست بلکه مولود تکامل یافته و حاصل اثری است که از برخورد و احساس مستمر بمرور دهور در سلسله اعصاب و سلول‌های مغز منجذب و متمرکز شده است .

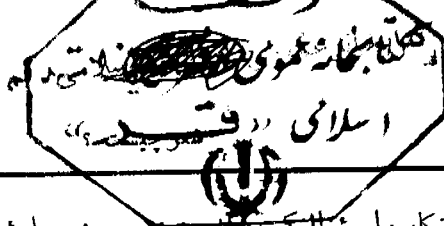
باید توجه داشت که آنچه را که کانت (علم ماقبل حس) می‌نامد فقط در مقام مقایسه با حیات انسان متمدن ماقبل است و نسبت بحیات سلسله موجودات ذیروح و حتی سلسله انسانهای نخستین بهیچوجه «ماقبل نیست» انسان‌های اولیه نیز انسان بوده‌اند ولی تحقیقات مردم‌شناسان نشان میدهد که مانند کانت از خلاقیت و سازندگی ذهن و حتی از قدرت تعلیل بهر‌مای نداشته‌اند و این (معلومات ظاهراً ماقبل پس از

تجربه ابتدائی نصیب بشر شده .

پاسگال وقتی که میگوید : تمام انسانهایی که از قرنهای پیشمار گذشته تاکنون پشت سر هم بدنیا آمده اند بمنزله انسان واحدی می باشند که هر روز که بر او میگذرد چیز تازه ای می آموزد) منظورش همین توالی و استمرار حیات در مراحل ابتدائی و غریزی و عقلی است که تدریجاً ذهن بشر را بارور و از خلاقیت و سازندگی و قدرت استنتاج بهره مند نموده است .

بشر در عصر درك غریزی نیز انسان بود و بقول ویل دورانت اصولاً حیات انسانی بسته به فرآیند اوست ولی پیشرفت و اعتلاء انسانیت بسته به عقل و اندیشه انسان است زیرا با تکیه بر غریزه فقط میتوان زندگی کرد ولی زندگی در سطح غریزی بلطف و زیبایی زندگی عقلی نیست . این لطف و زیبایی و هنر آفرینی در زندگی عقلی بشر بهمان اندازه که دلیل پیشرفت قوای عقلی و نفسانی بشر است دلیل غیر مجرد بودن و متکامل بودن نفس نیز هست . از دلائل و شواهد آشکار غیر مجرد بودن نفس یکی این است که در عالی ترین و کامل ترین حیوان عالی ترین و کامل ترین نوع غریزه یعنی غریزه تعلیل (علت یابی) بخوبی دیده میشود و باز از دلائل دیگر آن این است که در عالی ترین و کامل ترین انسانها عالی ترین و کامل ترین شکل عقل یعنی نبوغ مشاهده میشود .

در مورد غریزه تعلیل در عالی ترین نوع حیوان چندین سال پیش شخصاً شاهد يك حادثه بسیار جالب و آموزنده در باغ وحش تهران بودم شرح حادثه این است . در قفس یکی از میمونهای باغ وحش هلو انداخته بودند و من میدیدم که حیوان هلو را بدست گرفته و ضمن فشار بر عضلات بمنظور اتساع مخارج بدن هلو را در نقطه مقابل حلق فرو میبرد منکه از این واقعه دچار حیرت شده بودم از مأمور



باغ وحش علت اینکار را سؤال کردم گفت چندی پیش هلوئی خورد و برای دفع هسته آن دچار زحمت شد و چون از عواقب خوردن هلو (خاطره) خوشی ندارد برای احتیاط و پرهیز از مشکلات بعدی مشغول اندازه گیری است! من متوجه شدم در میمون که باید گفت در ردیف کامل ترین حیوانات است قدرت تعلیل قضا یا و آثاری از (تذکر و تحفظ) که حکماء آن را از خصوصیات نفس ناطقه و مختص انسان میدانند وجود دارد و اگر وجود نداشت هم یادآوری و تجدید خاطره و تداعی ناشی از خوردن هلو محال بود و هم تعلیل ناراحتی ناشی از دفع هسته .

این شباهت و قرابت و قلت اختلاف که در میان ناقص ترین انسان و کامل ترین حیوان دیده میشود کاملاً طبیعی و در مسیر سلسله تکاملی موجودات آفرینش است و در سطح پائین تر (البته از درجه چشم انسان) در میان کامل ترین نبات و ناقص ترین حیوان نیز چنین قرابتی وجود دارد و در این مقام میتوان شباهت مرجان و اسفنج و ستاره دریائی را با گیاه مورد دقت و توجه قرارداد و هم چنین طرح و توضیح نظریه «لایب نیتز» راجع به تسلسل طبقات موجودات خلقت نیز نکات مبهمی را که بسبب کوتاهی و اجمال در این سطور بچشم میخورد میتواند روشن کند ولی توضیح بیشتر نویسنده را از هدف دور و خواننده را خسته خواهد کرد .

بهر حال این حقایق عینی و آشکار بمامی آموزد که همه شئون و تجلیات نفس و همه اعمال نفسانی که از مختصات انسان شناخته شده اولاً مختص بانسان نیست ثانیاً بهیچوجه مجرد و مطلق نیست بلکه مدرج و متکامل است .

(ادامه دارد)

توضیح

ص ۴۰۱ سطر ۷ عبارت صحیح چنین است : قبلاً قرار بود چه بگوید و اکنون چه میگوید .

ص ۴۰۱ سطر ۹ دقت و دریک شعر غلط : رقت دریک شعر درست است .

ص ۴۰۱ زیر نویس دوم - زائیده غلط - زاینده درست است .

ص ۴۰۴ سطر ۶ این زیبایی کاملاً قراردادی غلط - این زیبایی و نازیبائی کاملاً قراردادی درست است :

ص ۴۰۴ سطر ۱۰ نحو غلط - نحوه درست است .

ص ۴۰۴ سطر ۱۷ هر غلط - هنر درست است .

ص ۴۰۵ سطر ۱۱ بی اعتناء نه شفق و فلق غلط - بی اعتناء به شفق ...

درست است .

طبع شوخ و طربناک سعدی در باغ و گلستان گردش میکنند . چه در غزل ، چه در قصیده ، چه هنگام ستایش باری تعالی ، چه در مقام تأمل در اوضاع جهان ، در هر حالی زیباییهای عالم نباتی او را بخود مشغول کرده است و حتی توحید و خداشناسی را از اوراق نباتات و شکوفه ها استخراج میکنند . اما فکر حکیم و دانش پزوه ناصر خسرو مسحور عظمت کائنات و مبهور گردش وقفه ناپذیر کواکب است . (قلمرو سعدی)